

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاښد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

عارف عزیز گذرگاه
انجمن فرهنگ افغانستان - انتشارات بامیان -
شهر لیموژ - فرانسه
۵ جنوری ۲۰۱۶

حسین امیر حسینی

حسین امیر حسینی بن عالم بن محمد بن حسین غوری هروی. در گذشته ۷۱۸ یا ۷۳۸ ه. ق. چلبی او را حسین بن حسن بن سید حسینی و ملقب به فخرالسادات خوانده است و شمس الدین سامی او را حسین بن عالم بن حسن خوانده است. غیر از دیوان شعر فارسی منظومه ها و رساله های زیر را دارد :

زادالمسافرین، سی نامه، قلندرنامه، کنز الرمز، روح الارواح، صراط المستقیم، طرب المجالس، مرآت البدیع، نزهة الارواح؛ و این دو در تاریخ نقشبندیان است. (ذریعه ج ۹ ص ۱۰۰) هدیة العارفین ج ۱ ص ۳۱۴) سمرقندی گوید: سالک مسالک دین و عارف اسرار یقین است و در کشف رموز حقایق و دقائق کنز معانی بوده و در فضیلت و علوم جنید ثانی، خاطر پرنور او گلشن راز و طوطی نطق او عندلیب خوش آواز و هو حسین بن عالم بن الحسن الحسینی، اصل سید از غور است از گریوه، اما اکثر اوقات سیاحت کردی و مسکن سید شهر هرات بوده و سند خرقة سید به سلطان المشایخ شیخ شهاب الدین عمر سهروردی میرسد قدس الله سره العزیز و سالها به سلوک مشغول بوده و با بسیاری از اکابر صحبت داشته. حکایت کنند، که شیخ عارف فخرالدین عراقی و شیخ اوحدی و سید حسینی هر سه فاضل مریدان شیخ شهاب الدین سهروردی بوده اند و سالی چنین اتفاق افتاد، که در کرمان به خانقاه شیخ اوحالدین هر سه به خلوت نشستند و در اثنای اربعین هر کدام از سفر عالم ملکوت سوغاتی به خدمت شیخ رسانیدند، شیخ عراقی "لمعات" و شیخ اوحدی "ترجیع" که به غایت مشهور است و سید حسینی کتاب "زادالمسافرین". بعدها که شیخ هر سه نسخه را مطالعه کرد فرمود که حق تعالی وجود شریف این هر سه در دریای یقین را همواره از آفات محفوظ دارد، که عجب سه گوهر از کان حقایق بیرون آورده اند؛ فاما چون این فرقه مسافران مسالک یقین اند آن که زادالمسافرین آورده سیاح منازل عرفان است، چون به تقریب وصف زادالمسافرین ثبت شد، از آن کتاب فایده نوشتن واجب نمود. من کتاب زاد المسافرین:

ملاقات اسکندر با دیوجانز

این طرفه حکایتی ست بنگر روزی ز قضا مگر سکندر
می رفت و همه سپاه با او صد حشمت و مال و جاه با او
ناگه به خرابه ای گذر کرد پیری ز خرابه سر به در کرد

پیری نه که آفتاب پرنور	در چشم سکندر آمد از دور
پرسید، که این چه شاید آخر	این کیست که می نماید آخر
در گوشه این مُغاک دلگیر	بیهوده نباشد اینچنین پیر
چون راند بدان مغاک چون گور	پیر از سر وقت خود نشد دور
چون باز نکرد سوی او چشم	پرسید سکندرش به صد خشم
گفت ای شده غول این گذرگاه	غافل چه نشسته ای در این راه
بهر چه نکردی احترام	آخر نه سکندر است نامم
دانی، که منم به بخت فیروز	پشت همه روی عالم امروز
دریادل و آفتاب رایم	فرق فلک است زیر پایم
پیر از سر وقت بانگ برزد	گفت این همه نیم جو نیرزد
نه پشت نه روی عالمی تو	یک دانه ز کشت آدمی تو
دوران فلک که بشمار است	هر ساعتش از تو صد هزار است
نه غول و نه غافل در این کوی	هشیارتر از توام به صد روی
از روز پسین چو آگهم من	چون منتظران در این رهم من
غافل تو، که از برای پیشی	مغرور دو روزه عمر خویشی
با من چه برابری کنی تو	چون بنده بنده منی تو
دو بنده من که حرص و آزند	بر تو همه روز سرفرازند
گریان شد ازین سخن سکندر	بفگند کلاه شاهی از سر
از خجلت خود نفیر میزد	سر بر کف پای پیر میزد
پیر از سر حال ره نمودش	کان در همه وقت یاد بودش

وفات سید حسینی در شهر هرات بوده - شانزدهم شوال در سنه تسع عشر و سبع مائه و در بیرون گنبد سیدالسادات در قهندز مصرح مدفون است. (تذکرۃ الشعراى سمرقندى)